

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

نریمان درانی – کابل افغانستان

۲۰ فبروری ۲۰۱۳

کینه توزی در تاریخ نگاری مردود است!

۱



آقای یوسفی

از مدتی بدین طرف ، آقای یوسفی که در رشته غیر از تاریخ تحصیلات عالی دارد، دست به مسایل تاریخ و تاریخ نگاری می زند و چیزهائی به نام تاریخ به خورد خوانندگان می دهد. سلسله مقالاتی که آقای یوسفی تحت عنوان «**تحریف و جعل تاریخ جفا و اهانت به انسانیت است**» در افغان جرمن آنلاین به نشر می رساند، من اکثر آنها را مرور کرده ام ولی اعتراف می کنم که از مطالعه آنها چیزی دستگیرم نشده است.

یعنی نفهمیده ام که او چه می خواهد بگوید؟ نفهمیدم که کجای آن تاریخ است و کجای آن تحریف تاریخ است و کجای آن جعل تاریخ است؟ پیام ایشان به خواننده چیست؟ زیرا عنوان مقاله شان یک چیز است و متن چیز دیگری می گوید. نوشته ای که متن با عنوان همخوانی نداشته باشد و بدون پیوند منطقی میان رخدادها، گاهی از تاریخ غرب و زمانی از تاریخ شرق، سخن بزند و هیچ فکت به درد بخور و قابل استفاده ای ارائه نکند، جز سردرگمی و تلف کردن وقت خواننده ثمری ندارد. پس چنین نوشته هائی به قول معروف "عدمش به وجود!"، قابل خواندن و نشر در رسانه های با اعتبار ملی نیستند.

درحالی که آقای یوسفی، نه از «**تحریف تاریخ**» و نه از «**جعل تاریخ**» تعریف مشخصی ارائه کرده ، و نه هم هیچ نمونه ای از تحریف تاریخ یا جعل تاریخی را در اثر مورد انتقاد خود با اسناد و شواهد معتبر نشان داده توانسته و یا گفته توانسته که از میان مؤرخین افغان از قبیل: فیض محمدکاتب، کهزاد ، حبیبی ، غبار ، فرهنگ ، حسن کاکر ، حبیب الله رفیع؛ سیستانی ، داکتر زمانی، داکتر سیاه سنگ و غیره، کدامیک شان در کدامیک از آثار خویش و در کدام مراحل تاریخی، تاریخ کشور را «**تحریف**» کرده اند؟ نمی دانم چرا آقای یوسفی با نوشتن و نشر چنین مقالات تخم شک و تردید می پاشد و می خواهد ذهن جوانان را مسموم کند؟

از سوانح مختصری که در پورتال افغان جرمن آنلاین به نشر سپرده برمی آید که وی در رشته ریاضی و فزیک در افغانستان درس خوانده و بعد از کشور المان به طور غیابی در رشته اقتصادسیاسی تحصیل کرده، و اکنون برای ما، نه ریاضی، نه فزیک و نه اقتصاد، بلکه تاریخ می نگارد. وی می باید از موقف و موقعیت حزبی خود در کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق در دوران تجاوز شوروی بر افغانستان و نیز از همکاری خود با محمود بریالی و از تقرب و خویشاوندی خود با داکتر نجیب الله نیز سخن می گفت که نگفته است؟؟؟

واما در مورد تاریخ نگاری یوسفی باید گفت که : شیوه پرداخت و ادبیات نوشتاری آقای یوسفی در ارائه مضامین تاریخی خیلی ضعیف و در سطح پائینی قرار دارد. سوگند می خورم که آدم بدبین و متعصبی نیستم، و از خواندن نوشته های خوب و با محتوا از قلم هر که باشد، لذت می برم، ولی از خواندن نوشته های بد و نا زیبا و بی مفهوم و بی سر و پا خوشم نمی آید و از این که سبب ضیاع وقت من و دیگران می گردد، کمپیوترم را می بندم.

نوشتن مقالات تاریخی- تحقیقی کاریست مشکل و مستلزم حوصله مندی و دقت در جمع آوری اسناد تاریخی از آرشیفها و سایر منابع تاریخی و در مرحله بعدی دقت در تشخیص و تمیز حقیقت از دروغ، واقعیت از خیالیابی، ضروری می باشد. مؤرخ یا تاریخ نویس کسیست که در رشته تاریخ نویسی تحصیلات اختصاصی داشته و این رشته را مسلک خود قرار داده و در این رشته آثاری داشته باشد که به حیث تاریخ قبول شده باشد. ازینجاست که در زبان دری پیرامون کارهای شوقی و غیر اختصاصی مقوله هائی گفته اند، مثلاً : "کاربوزینه نیست نجاری!" شیخ سعدی هفت صد سال پیش از امروز گفته بود:

بوریا باف گرچه بافنده است نبرندش به کارگاه حریر

بلی، نباید از بوریا باف انتظار داشت تا پارچه نفیس ابریشمین تولید کند. به سخن دیگر، هر کسی که روی چند صفحه کاغذ را سیاه کند و در انترنت بگذارد، نویسنده به حساب نمی آید. با از برکردن نوت های حزبی و خواندن چند تا اثر مارکسیستی، آدم ممکن است حراف و سیاست باز بشود ولی نویسنده نمی شود، مگر این که شخص پر مطالعه و بهره مند از استعداد نویسندگی باشد و در عمل به اثبات برساند که توانائی نوشتن مسایل تاریخی را دارد. چنانکه داکتر سیاه سنگ و داکتر زمانی با نگارش مقالات و کتب تحقیقی- تاریخی خود ثابت کرده اند که در عرصه تاریخ صاحب مطالعات وسیع و از استعداد و صلاحیت تاریخ نگاری برخوردارند. آنها بدون حب و بغض شخصی خیلی روان و زیبا می نویسند و به درستی نوشته های شان با ادبیات عالی و با معیارهای تاریخ نگاری نیز منطبق است و تا کنون هیچکسی هم نگفته یا ننوشته که نوشته های شان نامفهوم و نارسا و بی پیام است، ولی متأسفانه محترم یوسفی از چنین توانائی و صلاحیتی برخوردار نیست. جمله بندی های آقای یوسفی، از لحاظ دستور زبان و اصول نگارش دری اغلب ناقص و نا مفهوم است. بدون تسلط بر اساسات نگارش معیاری زبان، تمام زحمات محقق بر باد می رود. داکتر حمیدالله مفید، زبان شناس جوان افغان در این مورد می نویسد: «آنچه که نویسنده قبل از همه نیاز دارد، آشنائی با اصول نگارش زبان، دستور زبان، گنجینه بزرگی از لغات، قوه تخیل بدیع، و دقت در کاربرد درست واژه هاست که می تواند، اثر نویسنده را جاویدانه و پایدار و خواننده را دچار شگفتی سازد و به ستایش وا دارد.»

آقای یوسفی اگر می خواهد نویسنده شود، می باید یک مقدار کتابهای ادبیات را مطالعه کند و خود را با دستور زبان و فن نویسندگی و ترتیب و ترکیب جمله بندی آشنا بسازد، بعد نوشته های خود را از نظریک نفر استاد رهنما که در نویسندگی مهارت داشته باشد، بگذراند، سپس برای نشر در رسانه های جمعی افغانها اشاعه بدهد، ولی در وضعیت فعلی با زبان و ادبیات مورد استفاده خود در واقع تیشه به ریشه خود و ریشه تاریخ کشور می زند.

در بخش پنجم از سلسله مقالات «**تحریف و جعل تاریخ ...**» آقای یوسفی، این جمله توجه مرا به خود جلب کرد: «**جان مالکولم می نویسد: به رضایت خداوند، او [شاه زمان] می خواهد برای چند سال آینده، همچنین در این محل خیلی مصروف خواهد ماند.**» *

باور دارم که هیچ کس از این جمله چیزی نخواهد فهمید، این جمله از لحاظ گرامر و دستور زبان و مبتدا و خبر خود، در ادبیات دری کفر ادبی است. ببینید «به رضایت خداوند (که اصل آن انشاء الله است)، او می خواهد برای چندسال آینده، همچنین در محل خود مصروف خواهد ماند» این جمله ترجمه ایست از زبان انگلیسی و خواننده ملتفت می شود که هیچ معنائی را افاده نمی کند، زیرا از لحاظ گرامر و دستور زبان دری غلط است، معلوم است که نویسنده مقاله نه تنها

درستور و ادبیات دری مشکلات دارد، بلکه در ترجمه متون تاریخی از زبان انگلیسی نیز نابلد است و مقصود نویسنده را به درستی انعکاس داده نمی تواند و به شکل نادرست ترجمه کرده به خواننده انتقال می دهد.

جای دیگری در همان مقاله «**تحریف و جعل تاریخ...**» جمله دیگری نظر را جلب می کند که قابل مکت و انعکاس است. می نویسد:

«وقتی به کتب تاریخی چاپ شده کشور ما، که عده کثیری از نویسندگان ما، متونی را از آن منبع «رونویس» میکنند، در عین حال متذکر میگردند که همه از «سراج التواریخ» گرفته اند. حال اگر «سراج التواریخ» بحیث یک «کتاب مقدس» قبول شده باشد، باید از آن مشابه با «تورات»، «انجیل» و «فرقان» بدسترس همه اتباع گذاشته شود. همه آنچه «در خط» است، لاتغییر بر همه تحمیل گردد. آیا واقعاً چنین یک طرز دید معقول است؟ آیا وقایعی تاریخی کشور ما را دیگران هم مشاهده ننموده اند؟»

این پرگراف هم که در آن نه فصاحت کلام و نه صنعت بیان به چشم می خورد، و در عین حال نشانگر عدم آگاهی وی از سراج التواریخ است، خیلی صوری و بی مفهوم نوشته شده و معلوم نیست که منظور و هدف نویسنده از این جمله عاری از مبتداء و خیر چیست؟ آخرین نویسنده لقب داکتری دارد، آنچه به مردم عرضه می کند نباید اینقدر ناقص باشد! قسمت اول جمله: «وقتی به کتب تاریخی چاپ شده کشور ما، که عده کثیری از نویسندگان ما، متونی را از آن منبع «رونویس» میکنند، در عین حال متذکر میگردند که همه از «سراج التواریخ» گرفته اند.» این جمله از نظر ادبیات دری غلط محض است، زیرا تا نقطه ای که ختم جمله را اعلام می کند، مبتدای جمله شمرده می شود و خبر جمله هنوز درک ندارد. پس جمله فاقد فصاحت کلام است. همین جمله باید چنین شروع شود و با نقطه ختم گردد. «وقتی به کتب تاریخی چاپ شده کشور ما، [نظر بیندازیم، دیده می شود که] عده کثیری از نویسندگان ما، متونی را از آن منبع «رونویس» می کنند.»

در قسمت دوم جمله: در عین حال متذکر می گردند که همه از "سراج التواریخ" گرفته اند. چیزی که باعث تعجب خواننده می گردد اینست که اولاً، معنی گذاشتن علامه سؤالیه بعد از نام سراج التواریخ چیست؟ آیا آقای یوسفی به موجودیت کتابی به نام "سراج التواریخ" شک دارد؟ یا این که تاکنون چشم شان به این کتاب نیفتاده و "سراج التواریخ" را یک نام بی مسمی می پندارد؟

ثانیاً، هر کسی که از سراج التواریخ مطلبی را اقتباس می کند، می باید بگوید از سراج التواریخ گرفته است، و یا اگر کسی دیگر بگوید فلان مؤرخ در نوشتن این مطلب یا آن مطلب به سراج التواریخ توجه داشته است، عیب آن در کجاست؟ زیرا که سراج التواریخ، یکی از معتبرترین منابع کتبی افغانستان است که از روی منابع معتبر تاریخی در عهد امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله سراج الملک و والدین و سایر منابع قرن ۱۹ نوشته شده و نزد مؤرخین افغان و همه محققین داخلی و خارجی به خاطر مطالب موثق خود از اعتبار بالائی برخوردار است. به نحوی که برای شناخت رویدادهای دوره بارکزائی - محمدزائی، کدام اثر معتبر دیگری سراغ نداریم و هیچ محققى جز مراجعه به آن چاره و اثر بهتری ندارد. هر کسی که مطلبی را از آن اقتباس می کند اصولاً باید بگوید که آن مطلب را از "سراج التواریخ" گرفته است، که در آن صورت بر وزن اثرش می افزاید. البته تاریخ های دیگری هم وجود دارند که انگلیسها یا محققین روسی و امریکائی راجع به واقعات قرن ۱۹ افغانستان و من جمله جنگ اول افغان- انگلیس نوشته اند، ولی اکثر آن کتاب ها تاکنون به زبانهای افغانستان ترجمه نشده و به دسترس همگان قرار ندارند، حتی تاریخ موهن لال هندوستاتی که وقایع و رویدادهای جنگ اول افغان - انگلیس را نوشته، از یک طرف پس از ۱۶۰ سال بعد از تالیف آن، آنهم در امریکا توسط دکتر سیدخلیل الله هاشمیان در دو جلد ترجمه شده که تاکنون به داخل افغانستان چاپ و توزیع نشده و به دسترس همگان قرار ندارد، و از جانب دیگر تاریخ موهن لال درلندن زیر نظر ملکه ویکتوریا تالیف شده که در آن به عوض رشادت و جانبازی افغانها، از تدبیر و حق به جانبی انگلیسها بیشتر صحبت شده است. هیچ کدام از این تاریخها از

لحاظ اطلاعات دست اول به مقام و ارزش سراج التواریخ و واقعه نگاری مرحوم فیض محمد کاتب نمی رسد. به همین دلیل است که سراج التواریخ تاکنون چند بار در ایران تجدید طبع شده، و جلد چهارم آن در چهارمجلد در سال جاری چاپ و به قیمت ۱۳۰۰ افغانی در کتابفروشیهای کابل به فروش می رسد. به خاطر اعتبار و اهمیت مطالب مندرج در این کتاب است که پوهنتون ولایت بامیان به نام مولف آن کتاب، مرحوم "علامه فیض محمد کاتب هزاره" مسمی شده است. به قسمت اول بخش اخیر عبارت فوق الذکر در مقاله آقای یوسفی توجه کنید که نوشته است: « حال اگر "سراج التواریخ" به حیث یک "کتاب مقدس" قبول شده باشد، باید از آن مشابه با "تورات"، "انجیل" و "فرقان" بدسترس همه اتباع گذاشته شود.» جمله فوق هم از لحاظ محتوا نادرست است و هم از لحاظ انشاء نارسا است. زیرا اولاً نه تنها هیچیک از مؤرخین افغان، بلکه هیچ یک از اتباع باسواد افغان سراج التواریخ را "کتاب مقدس" خوانده، ثانیاً یک کتاب تاریخ را باقران مجید و سایر کتب آسمانی "مشابه" دانستن، بی احترامی به کتب آسمانی و خلاف تعلیمات قرآن مسلمین است، ثالثاً منظور از "اتباع" باید اتباع افغانستان باشد که همه الحمدلله مسلمانند، این مردم به "تورات" و "انجیل" چه ضرورت دارند؟ رابعاً این ادعای نویسنده که سراج التواریخ باید به دسترس همه اتباع افغانستان گذاشته شود! آیا وظیفه دولت افغانستان است که یک کتاب تاریخ را به دسترس همه اتباع خودبگذارد، در حالی که در حدود ۲۰ فیصد با سواد دارد؟ یا این که وظیفه اشخاص باسواد، و از آنجمله علاقه مندان تاریخ است که خودشان کتاب موردعلاقه خود را از بازار دستیاب نمایند؟ حتی دولت غنی امریکا اینکار را نکرده تا چه رسد به دولت فقیر افغانستان؟! سراج التواریخ در کتابخانه عامه کابل، در کتابخانه پوهنتون و در کتابخانه های بعضی ولایات موجود است و علاقه مندان تاریخ از آن استفاده می توانند، این که آقای یوسفی در حالی که این تاریخ را در نزد مردم "مقدس" جلوه داده، ولی خودش تاکنون آن را ندیده، پس چرا بالای آن تبصره می کند؟ آیا آقای یوسفی ملتفت شده که تبصره او بالای متنی که ندیده و خوانده، به لقب دکتری؟ و ادعای تاریخ نویسی اش صدمه می رساند؟

به قسمت دوم بخش اخیر نوشته آقای یوسفی توجه فرمائید. او میگوید: "**همه آنچه "در خط" است، لاتغییر بر همه تحمیل گردد.**" این کلمه "خط" در اینجا چه معنی دارد؟ خط کی یا خط کدام مرجع؟ اگر منظور آقای یوسفی "خط" یا متن مندرج در سراج التواریخ است که "لاتغییر بر همه تحمیل گردد"، پس چرا در پهلوی کلمه "خط" نام سراج التواریخ را اضافه نکرده تا مقصد و ذهن او روشن می بود؟ این نوشته وقتی می گوید «بر همه تحمیل گردد» افاده دیکتاتوری دارد، اما باید ملتفت باشد که اکنون وضع در افغانستان تغییر کرده و مانند دوره حاکمیت خلق و پرچم نیست که هر فیصله و دستوری را که حزب بر سر اقتدار صادر می کرد، بالای مردم قابل تحمیل بود! چه کسی چنین گفته که هر چه در سراج التواریخ درج شده، خواندن و باور کردن آن بر همه "اتباع" افغانستان حتمی و قابل تحمیل است؟

باز هم از قلم آقای یوسفی که خود را مؤرخ قلمداد می کند و بالای آثار مستند تاریخی تبصره های عندی و سلیقه ئی می کند یک نکته جالب دیگر تراوش کرده است، از اینقرار: "**ایا وقایع تاریخی کشور ما را دیگران هم مشاهده نموده اند؟**" جواب این سؤالیه در ذهن آقای یوسفی مثبت است، یعنی دیگران وقایع تاریخی کشور ما را مشاهده نموده اند! خواننده از کلمه "دیگران"، همه کشورهای دنیا و از کلمه "مشاهده" چشم دید را تصور می تواند. پس سؤالاتی به میان می آیند که غیر از دو نفر منصبدار انگلیس کدام خارجی دیگری قتل سفیر انگلیس را به دست وزیر محترم اکبرخان در کابل دیده؟ آیا کدام خارجی دیگر ماجرای قتل ۱۶ هزار قشون مجهز انگلیس را در مسافه بین خورد کابل - جلال آباد به چشم خود دیده است؟ آیا کدام خارجی شهادت امیر حبیب الله خان را به چشم خود در گله گوش لغمان دیده؟

از نگاه تاریخ، مشاهده نمودن یک واقعه با ضبط و ثبت کردن یک واقعه فرق دارد. شاید یک عده افغانها چگونگی حملات مجاهدین افغان را بر لشکر انگلیس دیده و یکی به دیگر روایت کرده باشند، اما تنها مرحوم فیض محمد کاتب به ضبط و ثبت آن پرداخته است. در بالا گفتیم که خارجیان نیز بالای وقایع مهم تاریخی در افغانستان چیزهایی نوشته اند، اما

افغانها باید ضبط وثبت سراج التواریخ را اصیل تر و واقع‌بینانه تر از نوشته های خارجیان بدانند. هکذا در شرح و تحلیل رویدادهای تاریخی در قرن بیستم، اثری بهتر و رساتر از تاریخ (غبار) که قیام افغانها به مقابل انگلیس در آن از سراج التواریخ اقتباس شده، در افغانستان تألیف نشده است.

خلاصه می توان گفت که مقالاتی که یوسفی تاکنون زیر عنوان «**جعل و تحریف تاریخ...**» یا تحت عنوان «**انقلابات تاریخی افغانستان یا انقلابی ساختن تاریخ**» به نشر رسانده است، نه تنها که تاریخ نیستند، بلکه صورت مسخ شده تاریخ اند و به جای خواندن، سزوار انداختن درزباله دانی تاریخ استند که وی به زعم خود تاریخ گفته به خورد دیگران می دهد.

تا آنجا که معیارهای تاریخ دانی و تاریخ شناسی آقای یوسفی در مقالات شان مشاهده شده، آگاهی موصوف از تاریخ کشور و تاریخ منطقه بسیار ابتدائی است، و چون دسترس کافی به این رشته ها ندارد، خودش تاریخ را "تحریف" کرده است. این واقعیت، یعنی تحریف تاریخ، در یک مقاله آقای یوسفی به عنوان "طلسم خونین" بر ملا شده است. اومی گوید: «**شاه عباس بزرگ زمانی به نزد سرکرده دایکندی پناه برد، و بعد از آنکه بر تاج و تخت ایران جلوس کرد، تمام همان سران هزاره را در دستگاه قدرت خویش مقرر داشت. این اقدام بعد از ذکر نام های افراد تقرر یافته و ارتقای آنان باعث تحریک دشمنی و خصومت سران دایزنگی، که حریف آنها شمرده می شدند، گردیده است، عواقب آن تا امروز (اقلاً تا سال ترتیب گزارش ۱۹۱۱: مترجم) دوام داشته است.**»

این دروغ شاخدار را هر که گفته باشد، هدفش ایجاد نفاق میان مردم و سران هزاره است و مؤرخ بیطرف نمی باید آن را بدون دقت و بدون معلوم کردن صحت و سقم آن به حیث یک فکت تاریخی در مقاله یا کتاب خود به نشر بسپارد و اگر به نشر هم بسپارد می باید در تردید آن بلافاصله بعد از اقتباس، درپاورقی یا در متن نظر خود را بنویسد و خواننده را آگاه کند، ولی یوسفی چنین کاری نکرده است. این جمله کفر تاریخ به حساب می آید و از خواندن آن هر که اطلاع اندکی از تاریخ داشته باشد، از خنده گرده کفک خواهد شد. شاه عباس کبیر شاه صفوی ایران، فرزند قرن ۱۷ میلادی بود و در سن شانزده سالگی به پادشاهی ایران برگزیده شد و مدت ۴۲ سال با قدرت و استبداد کم نظیری بر ایران حکمراند و هیچ گاهی مجبور به مهاجرت آنها به هزاره جات نشده است، آیا بهتر نبود که نویسنده قبل از نشر آن دریک رسانه با اعتبار، سری به کتابخانه ای می زد و معلومات خود را در باره شاه عباس تکمیل می کرد تا مایه ریشخند دیگران نمی شد. از آن روز به بعد فهمیده شد که فهم آقای یوسفی از تاریخ خیلی اندک است و اکنون هم نباید تلاش کند تا گفته های نویسندگان خارجی را نادرست ترجمه و به نام خود به عنوان تاریخ به خورد خوانندگان بدهد که هرگز به درد کس نمی خورد و خواننده آگاه در دل بریشش می خندد.

چیز دیگری که در نوشته های آقای یوسفی به مشاهده می رسد، به کار بردن بيمورد علامت گیمة « » یا قوس ناخنک است. گیمة یا قوس ناخنک آنگونه که یوسفی از آن فراوان استفاده می کند، ب کار نمی رود. گیمة یا قوس ناخنک معمولاً آنجا که کلمه ای یا جمله ای یا پرگرافی یا عنوان کتاب و مقاله ای از کسی دیگر نقل می گردد، به کار می رود و یا در هنگام نشان دادن نامهای خاص و اعلام جغرافیائی یا اصطلاحات خاص سیاسی و اقتصادی و فلسفی به کار می رود، نه برای کلمات عادی و معمولی. به این پرگراف او توجه کنید: «**در جوامع «پیشرفته» که در هیچ مرجع، قبول کدام سند بدون نشان دادن «اصل» و یا «فوتوکاپی» تصدیق شده از «مراجع باصلاحیت قانونی» ممکن نیست، در بخش تحقیقاتی هم، معمول است که «نویسنده» از آن مطلبی «نقل» می کند، که «خواننده» اگر خود بخواند، از روی «ریفرنس» در امر قناعت خود، به آن دسترسی داشته و به قناعت خود پرداخته بتواند... همچو مسایل حساس تاریخی یک کشور، میتواند، برای ایجاد «درز نفاق» در جوامع، حتی در همان وقت هم، در مطبوعات و یا مراجع «دیپلماتیک» ممکن بوده میتواند، که**

از طریق «مخبران» محلی دریدل پول، اطلاعات ناقص را هم شامل، مکتوب پوسته سیاسی شعبه «دیپلماتیک» ساخته باشند.»

در این پرگراف کلمات: «پیشرفته»، «اصل»، «فوتوکاپی»، «مراجع با صلاحیت قانونی»، «نویسنده»، «نقل»، «خواننده»، «ریفرنس»، «درز نفاق»، «دیپلماتیک»، «مخبران» همه کلمات عادی و مروج روزمره اند، اما او با چنین روشی که هم وقت خود و هم وقت خواننده را ضایع می کند، سبک خود را از سایر نویسندگان مشخص می سازد و با در نظر داشت همین روش نگارش وی می توان سایر نوشته های او را که به نام های مستعار از قبیل: حکیم سامع، عبدالمنان کریم و عبدالرشید قدوسی، و غیره در پورتال افغان جرمن آنلاین اشاعه داده است، تمیز کرد و باز شناخت. هموطنی بانام «الیاس» در نقدی طنز گونه ادبیات آقای یوسفی را آسمان و ریسمان نامیده، نقل قول می کند که درجائی نوشته است: "مکرراً معذرت می خواهم که امید است این نوشته، آغازی را برای ساختن دروازه های «آرشیف های» اسناد بیشتر موثق و رهنمود دهنده، در کار تحقیقاتی روی تاریخ واقعی کشور ما، یاری رساند. درینجا بنابر اهمیت اصول، حصول شناسائی با اسناد تاریخی که چه از جهت «فزیکی» و «کیمیائی» و چه از روی «شناخت» رسم الخط و چاپ معمول همان مرحله تاریخی، مطرح شده میتواند."

طنز نویس علاوه می کند که: در ذیل تجزیه میکنیم که درین نوشته معمائی چه است: "مکرراً معذرت می خواهم که امید است این نوشته،؟؟؟؟ این معذرت خواهی و این امید است، یعنی چه و چه ارتباطی به موضوع دارد؟

وباز: آغازی را برای ساختن دروازه های «آرشیف های» [نه خود آرشیف های] اسناد بیشتر موثق و رهنمود دهنده، در کار تحقیقاتی روی تاریخ واقعی کشور ما، یاری رساند.؟؟؟؟ از بی معنی بودن جمله بی سروپا بگذرید، منظور وی از دروازه های آرشیف چیست؟ دروازه ها چگونه جواب ده اسناد و خود آرشیف شده می تواند؟؟؟؟ ما که نفهمیدیم.... بیشتر خودتان تمام پاراگراف های بی مفهوم و پریشان نوشته وی را غور و دقت نمائید که چگونه **حسن و خسین خرسه دختران جزرت مغلویه است**. را به رشته تحریر در آورده است یعنی غلطنامه سرا پا معنون به «انقلاب های تاریخی افغانستان ویا انقلابی ساختن تاریخ؟» را خودتان بخوانید و قضاوت شریفانه نمائید.» (گران افغانستان، ۲۶ دسمبر ۲۰۱۲، مقاله «من نوکر خان هستم، نه نوکر بانجان»)

از اینگونه کاستیهای املائی، انشائی و دستوری و محتوایی در مقالات آقای یوسفی، بسیار است که فقط دو نمونه آن را «مشت نمونه خروار» گفته بیان کردم و اگر بنا باشد که هر مقاله شان را ارزیابی و از لحاظ دستور زبان و انشاء ادبیات دری سبک و سنگین کنم، مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد.

ادامه دارد

* یادداشت:

ضمن ابراز خیر مقدم و امتنان خدمت آقای «درانی» به خاطر ارسال مطلب عالمانه و تحقیقی شان باید بنگاریم:

۱- از آنجائی که آقای «درانی» در کنار نقد محتوایی مقالات آقای «یوسفی» کمبودها و اشتباهات انشائی و املائی آن ها را نیز مورد نظر دارند، به ناگزیر نکاتی که از مقالات آقای «یوسفی» نقل شده اند، آگاهانه مورد ویراستاری قرار نگرفته اند، امید خوانندگان عزیز پورتال، درج آن خطاها را ناشی از سهل انگاری ویراستاران پورتال تلقی نمایند.

۲- شاید آقای «درانی» اطلاع داشته باشند که آقای «یوسفی» مدتی با پورتال «افغانستان آزاد-آزاد افغانستان» نیز همکاری می نمود. ویراستاران پورتال هم در آن موقع متوجه بودند که آقای «یوسفی» حین ترجمه یک اثر از زبان دیگری، به علاوه آن که به اهداف نویسنده اثر اساساً توجه نمی نمودند و حتا در برخی موارد ناآگاهانه و یا هم آگاهانه به زبان و بلندگوی دشمنان میهن ما مبدل می گردیدند، بلکه عدم آشنائی کافی و لازم شان با زبان های اروپائی و چه بسا زبان خود ما یعنی «دری - فارسی» باعث می گردید تا نقایص جدی و ملموسی در ترجمه خود را نمایان نمایند. به

همین اساس بعد از مدت چندی که ویراستاران ما با درک مسؤلیت های شان و به امید آن که ایشان را در امر نوشتن کمک نمایند، از هیچ نوع همکاری دریغ نوزیند و نوشته های شان را بعد از ویراستاری و صرف وقت تقدیم خوانندگان پورتال نمودند، ایشان به یک باره تغییر رویه داده گویا با دیدن کدام چراغ سبزی از طرف به گفته همکار عزیز ما آقای «معروفی» - «دیگ دلد»، بنای فحاشی به پورتال را گذاشتند. واضح است که ما از برخورد شان گله مند نشدیم چه این را به نیکوئی می دانستیم:

تمام آنهایی که در مکتب غدر و خیانت و استاد کشی به اصطلاح «حزب دموکراتیک خلق» تربیه شده اند، نمی توانند به غیر از آن چه هستند، چیز دیگری باشند.

۳- هرگاه آقای «درانی» خواسته باشند، از مواضع پورتال «افغانستان آزاد - آزاد افغانستان» در قبال نامبرده مطلع گردند، می توانند به علاوه اعلامیه پورتال در آن زمینه به نوشته همکار گرامی ما آقای «پغمانی» زیر عنوان (در دفاع از سیاست های پورتال «دوکتور» شدن چه آسان، انسان شدن چه مشکل) در آرشیف شان نیز مراجعه نمایند.

۴- امید از این که مطلب ارسالی جناب شان را در چند قسمت به نشر می رسانیم، با ما تفاهم داشته باشند. چه گذشته از آن که مشکلات کمبود وقت ویراستاران پورتال، چنین انتخابی را بر ما تحمیل می نماید، تا جایی که تجربه نشان داده، خوانندگان ما در داخل افغانستان، از مقالات کوتاه می توانند بیشتر استفاده نمایند تا مقالاتی که طولانی باشند.

با عرض حرمت

اداره پورتال AA-AA